



۲۰۱۷/۰۷/۳۰



بشیر احمد زکریا

## شهزاده افغان

و

## دوست امریکایی اش

ناول تاریخی

نویسنده: پوهاند دوکتور بشیر احمد زکریا

ترجمه

رحمت آریا

یاد آوری مترجم:

بدین وسیله میخوامم از دو دوست بزرگوار، دانشمند و فرهیخته کشور جناب ولی احمد نوری و جناب دکتور حمید سیماب، از اولی در قسمت اصلاحات متن دربی و تایپی این کتاب و از دومی در زمینه ترجمه بعضی حصص کتاب، صمیمانه ترین سپاس قلبی خود را تقدیم دارم

اهداء:

به ملت شریف افغان

## فصل یازدهم (۲)

روز ۲ نوامبر سال ۱۸۴۱ م بود که عالم مشهور میر حاجی بعد از ادای نماز صبح در مسجد پل خشتی در برابر نیروهای اشغالگر برتانوی اعلان جهاد کرد. طنین عین موعظه و اعلان جهاد از هر منبر هر مسجد کابل، حومه شهر، قراء و قصبات برخاست. با شنیدن این اعلان دسته های مختلف مردم اعم از دکانداران، صنعتگران، زنان و مردان عادی به پا و به سواری اسپ با چوب، بیل، چاقو، شاخی، خنجر، شمشیر و تفنگ های فتیله ای به سرک ها و کوچه ها ریختند. همه به طرف اقامتگاه سر الکسندر رفتند. رهبری جمعیت مردم را عبدالله خان اٹکزی و امین الله خان لوگری به عهده داشتند. مردم به زودی اقامتگاه سر الکسندر را محاصره کردند. در صبحگاهان همین روز قبل از ریختن مردم به جاده ها، محمد عثمان خان وزیر شاه شجاع با برنس ملاقات کرده و اصرار کرده بود که به خاطر مصونیت جان خود باید به گارنیزون های برتانیه برود. برنس این پیشنهاد را رد کرده بود. سر الکسندر برنس حتی بعد از گزارش های مکرر جواسیس خیلی مورد اعتمادش سنگینی حالت را بی اهمیت شمرده و به یگانه چیزیکه اعتماد می کرد گویا مهارت زبانش و زیرکی اش در متقاعد سازی مردم بومی ساده دل و بی ریا بود. الکسندر یک افسر خیلی دلیر و متعهد بود و به ملکه و امپراتوری باور راسخ داشت. با وجودی که الکسندر حوادث را به چشم سر می دید باز هم آنرا به دیده اغماض نگریسته و با وجودیکه محاصره بود باز هم آرام آرام غسل خود را می کرد. وی که در یک ویلای شبیه به یک قلعه کلان اقامت می کرد دید که در جوار قلعه اش اسطبل اسپ هایش به آتش کشیده و با دیدن دودی که از اقامتگاهش به هوا بلند می شد خود را به بالکن حویلی رساند، و باظاهر خیلی مندرس و زیبا به همراهی برادر جوانش بریدمن چارلس و کپتان ویلیم برادفورد که در هردو طرفش ایستاد بود نمایان شد؛ الکسندر سعی کرد تا با جمعیت خشن که در باغش جمع شده بودند از فراز بالکن خانه اش صحبت کند. الکسندر زبان به سخن زدن گشود، ولی زمانیکه فریاد و شور جمعیت را شنید که مانع سخنرانی اش می شود رنگ رخسارش در اول سرخ و بعد از فرط خشم و غضب به کبود خاکستری گرائید. الکسندر در وهله نخست به گاردش اجازه نداد تا بروی جمعیت مردم آتش بگشایند ولی زمانیکه از وسط باغ صدای فیر را شنید، به گاردش امر آتش داد. برادفورد بعد از کشتن شش تن از مهاجمین جانش را از دست می دهد. برادر برادفورد دقیق یکسال قبل در جنگ پروان کشته شده بود. بادبگاردان برنس علی الرغم دفاع دلیرانه همه کشته شدند، سکرترش موهن لال قادر شد تا از سوراخ دیوار باغ مجاور فرار نماید. یک فرد کشمیری به مدد الکسندر برنس رسید و گفت که وی و برادرش "چارلی کوچک" باید لباس افغانی به تن نمایند. برنس توانست لباس افغانی را از طریق درب عقبی ساحه محصوره که محاط به بیرون بود بردارد. لباس را به تن کرد و داخل جمعیت شد و چنین وانمود ساختند که گویا از جمله مردم گرد آمده بدور خانه او هستند. به مجردی که مردم از اطراف خانه برنس دور شدند، برنس و برادرش رو به طرف گارنیزون های برتانوی کردند فکر می کردند که دیگر مصون اند. در همین اثنا برنس خودش بزبان دری با صدای بلند و با لحن خشن و شجیع به برنس (یعنی خودش) لعنت می فرستاد و می گفت (سکندر حرامزاده). یک تعداد کابلی ها متوجه لهجه او شدند و رو بطرفش دور دادند و بعد

با صدای بلند جیغ زدند «سیکندر، سیکندر بورنوز». به مجردیکه مردم الکسندر برنس را شناختند وی را جا بجا دستگیر و بیرحمانه قصابی اش کردند. یکی از مستخدمین برنس، اجساد پاره پاره برنس و برادرش را جمع و مخفیانه بخاک سپرد. بعد از کشتن برنس، جمعیت مردم بطرف قلعه کپتان جانسن که مأمور پرداخت امور مالی بود حمله آور شدند، در خانه موصوف حدود ۱۷۰۰۰ پوند بود که غارت شد، همچنان به ارزش ۱۰۰۰۰۰ روپیه دارائی او را بمثابه غنیمت جنگی با خود بردند. ظاهراً معلوم می شود که شاه شجاع بخاطر نجات الکسندر برنس، برادرش چارلی و کپتان برادفورد یک کنک عساکر را با توپ های شش پونده تحت قومانده وزیرش فرستاده بود. ولی کنک مذکور از بام های منازل زیر آتش شدید مردم قرار گرفت، کنک پا به فرار گذاشته و توپ ها را رها کردند.

در گارنیزون، سرویلیم مکناتن، جنرال الفدستن، جگرن تین<sup>۱</sup>، کپتان گرنت<sup>۲</sup> و کپتان بیلو<sup>۳</sup> پیرامون نامه واصله برنس صحبت می کردند که خواهان قوای عاجل امدادی شده بود. بعد از بحث طولانی درحالیکه هر کوی و برزن شهر مملو از افراد مسلح بود، مصمم شدند کپتان لارنس را به بالاحصار اعزام نمایند. کپتان لارنس به مجرد رسیدن به بالاحصار متوجه شد که شاه شجاع با حالت ناآرام و عصبانی در داخل دربارش بالا و پائین قدم می زند. متعاقباً لارنس به سواری اسپ به سیاه سنگ رفت زیرا در آنجا غوند برتانوی تحت قومانده غوند مشر دگرمن شلتن مستقر بود؛ لارنس امر مکناتن را در دست داشت؛ مکناتن امر کرده بود یک بخش غند را به گارنیزون و مابقی را یکسره به بالاحصار بفرستد. بعد از پرخاش و غوغای زیاد میان لارنس و شلتن که فرد دوم در قومانده بود، شلتن تصمیم گرفت که سه قطعه را به بالاحصار بفرستد؛ قطعات مذکور با چهار توپ بدون اینکه به مقابله افغان ها مواجه شوند به بالاحصار رسیدند، این قطعات عبارت بودند از قطعه ۵۴ پیاده بومی، قطعه ششم شاه، یک دلگی از قطعه ۴۴ ملکه. پسان در طول همین روز صدای آتشباری های مهیب و فراوان در اکناف شهر شنیده شد و توپ های شاه شجاع از بالاحصار به صدا در آمدند و از داخل شهر توده های عظیم دود مانند ابر از شهر برخاست. قبل ازین آتشباری زمانیکه لارنس و شاه شجاع با هم مصروف بحث بودند، دروازه تالار تشریفات ناگهان باز شد و داماد جنرال سیل و لیدی سیل، بریدمن ستورات بزمین خورد و از تنش خون فواره کرد. چنین معلوم می شد که نامبرده بدست یک جوان افغان که لباس مندرس به تن داشت و وارد قصر شده بود در نواحی شانیه، روی و بغل به ضرب چاقو زده شده بود. بعد از رسیدن امداد عاجل طبی نامبرده را لارنس در محل/ تخت روان شاه شجاع به گارنیزون های برتانیه برد که در آنجا خانمش، دخترش، جنرال سیل و لیدی سیل به داد جراحاتش رسیدند. بعد از اینکه دهان موصوف را از خون پاک کردند، از او پرسیدند که چطور هستی؟ وی تنها همینقدر قادر شد بگوید "خوو...ب" که هر دو خانم با شنیدن آن نهایت مسرور شدند.

صبحگاهان مؤرخ ۳ نوامبر بود که مکناتن، خانم و اطرافیان وی از قلعه اقامتگاه خود در کابل به

<sup>۱</sup> - Major Thain

<sup>۲</sup> - Captain Grant

<sup>۳</sup> - Captain Bellew

گارنیزیون نظامی منتقل شدند. گارنیزون که ۴۶۰۰ مرد جنگی داشت و از جمله ۷۰۰ تن افسران و عساکر برتانوی بودند، به طول ۳۲۰۰ یارد «۲۹۲۶ متر» پارامتر دفاعی داشت و خیلی مشکل بود که تنها با شش عراده توپ ۹ پونده، چهار توپ میل کوتاه و پنج توپ ۴/۱ انچی از آن دفاع بعمل آید. حدود چهار صد یارد «۳۶۶ متر» دور تر از مرکز گارنیزیون ها سنگر کمیساری انگلیس بصورت نابخردانه اعمار شده بود و شورشیان به زودی توانستند این سنگر انگلیس را محاصره نمایند، قوماندۀ این سنگر را اینسن وارن<sup>۴</sup> بر عهده داشت. اینسن وارن بخاطر دفاع و نگهداری سنگر خواهان قوای امداد عاجل شد به خاطری که تمام گدام ها و ملزومات لشکر در اطراف همین سنگر جابجا شده بود. الفنستن بعد از طفره و تعویق زیاد دو قطعه از لشکر ۴۴ ملکه را به مدد وارن فرستاد ولی اینرا افزود که اگر حالات ازین بدتر شود، همه گدام ها باید تخلیه و بیرون شوند. زمانیکه قطعات ارسالی می خواستند به امداد وارن برسند، قوماندانان هر دو قطعه به وسیله سنگرداران قوماندان محمد شریف در زیر آتش سنگین افغان ها به ضرب گلوله از پا در آمدند. بار دیگر سعی بعمل آمد تا به مدد وارن قطعات امدادی بفرستند ولی این بار سواره نظام شورشیان بالای شان حمله آور شد. آتش مرگبار افغان ها از مناقب جبهه قوماندان شریف، از درختان، باغ های شاهی و دیوار های مجاور چنان شدید بود که حرکت عساکر برتانوی را ناگزیر به توقف نمود. الفنستن تحت فشار کپتان «بوید»<sup>۵</sup> و جانسن<sup>۵</sup> مجبور شد تا به وارن امر صادر کند که از سنگر انگلیس تا آخرین رمق حیات دفاع نماید. همان شب بعد از جر و بحث طولانی تصمیم گرفته شد که به خاطر رهایی وارن، سنگر محمد شریف باید تسخیر گردد. طی همین بحث دوتن از مأمورین کشف انگلیس یکی پی دیگر تصدیق کردند که بیست تن شورشی افغان بیرون از سنگر محمد شریف سگرت می کشیدند و در گوش همدیگر نجوا می کردند بنابراین معلوم می شود که سنگر محمد شریف خیلی کوچک است. حدود ساعت چهار صبح به یک تولی عساکر امر تیار سی داده شد و حد اقل چند ساعت بعد خلاف توقع وارن، نزد او رسیدند. قبل از اینکه آنها از محل ستر و اخفاء خویش برون آیند طلوع آفتاب تازه نیش زده بود و وارن ناگهان پدیدار شد و با هر آنچه و هر کس که در غند و انبار باقیمانده بود یکه راست بطرف نقطه مرکزی گارنیزیون حرکت کرد. گدام دومی لشکر تحت قوماندۀ کولین مکنزی در حومه بیرون از شهر در یک سنگر جابجا شده بود، مکنزی حدود ۱۶۰ مرد جنگی در اختیار داشت که از جمله ۹۰ تن آن تیر اندازان ماهر افغان بودند. مکنزی این تیراندازان افغان را منحصیث دوستان خوب خود شرح میکند که بدون کدام استرحامی بالای افغان های خود آتش می گشودند و در طول هر پنج دقیقه "خمار خود را با کشیدن چلم می شکستاندند، یکی از آنها یکنوع صدای گیتار خشن را از حنجره بیرون می کرد که معمولاً همراه با آهنگ رزمی نواخته می شود، این صدا با سرود رزمی آمیخته می شد که خیلی عجیب می نمود. «بعد از اینکه مهمات شان به پایان خویش تقرب می جوید یکی از تیر اندازان، خورد ضابط حسن خان میگوید» ما وظیفه خود را انجام دادیم، اگر لازم می دانید تا اینجا بمیریم، مرگ را می پذیریم ولی تصور می کنم ما به اندازه

<sup>۴</sup> - Ensign Warren

<sup>۵</sup> - Captain Boyd and Johnson

کافی خدمت کرده ایم. مکنزی در حالیکه متفکرانه چشم بزمین دوخته بود بعد از وقفه طولانی سرش را بلند کرده و با خوردن ظابط حسن خان به توافق می‌رسد که به گارنیزیون برتیانوی به عقب بروند؛ بدینگونه مکنزی با تمام افراد نظامی خود، زنان و اطفال شان راه خود را در بین نیروی عظیم شورشی می‌گشاید و خود را به جای مصون می‌رساند. بسیاری به این فکر بودند که چنین اقدامی حتی به مدد پنجهزار عسکر از تصور خارج بود. جنرال الفدستن که اکثریت مهمات و مواد لوژیستیکی خود را از دست داده بود به سر ویلیام مکناتن نوشت، «... ناگزیرم به عواقب ناکامی بنگرم، با در نظر داشت این حالت نه میدانم چطور زنده خواهیم ماند و یا از طریق کدام نوع اقدامات عقب نشینی نمائیم. حالا که به گرداب چنین مضیقۀ رسانده شده ایم بر شماست تا باید چانس شرط و شرایطی را مطرح نظر قرار دهید تا از طریق آن یا زنده بمانیم و یا عقب نشینی نمائیم.»

به تاریخ هفتم سپتمبر به استثنای بالاحصار و گارنیزیون بی بی مهر، تمام سنگرهای اطراف کابل بدست غازیان افتاد. باوجود این هم مکناتن نمیخواست بپذیرد که با یاغیان و غازیان متعصب به شرط و شرایط گردن نهد. مکناتن در واقع به رسیدن قوای امدادی که از کندهار و جلال آباد حرکت کرده بود چشم دوخته بود و در پهلوی آن به مهارت دیپلماتیک خود و سیاست «تفرقه بیانداز و حکومت کن» تکیه میکرد که دولت هند برتانوی به همت طلا یک قوم را بر علیه قوم دیگر تحریک میکرد، سنی را بر علیه شیعه به جنگ می‌انداخت، رئیس یک قوم را بر علیه رئیس قوم دیگر ترغیب میکرد و یا یک خانواده سلطنتی را بر علیه خانواده سلطنتی دیگر حمایت میکرد. مکناتن در سرچوک کابل یک شایعه پخش کرد دال بر اینکه «من به هر سردار یاغی ۱۰۰۰۰ روپیه انعام میدهم.» مکناتن به موهن لال، که حالا به حیث سکرتر و جاسوس مکناتن مقرر شده بود، اجازه داد که میتواند از ۳۰ تا ۵۰۰۰۰ روپیه را بخاطر بدام انداختن دو تن از سران قومی به طرفداری از نیروهای برتانوی مصرف نماید و به خان شیرین ۱۰۰۰۰۰ روپیه و به حمزه خان ۵۰۰۰۰ روپیه بخاطر همکاری شان انعام بپردازد. مکناتن از بین صدها سران قومی تنها توانست نایب محمد شریف، عبدالعزیز و محمدالله خان را در دام رشوت خود گیر نماید. در نتیجه رشوت بود که چهره برجسته قیام و رهبر جنگ در سنگر بی بی مهر و عبدالله خان اخکزی بوسیله همین عبدالعزیز از عقب به ضرب گلوله از پا در آورده شود، پسان ها باز هم همین عبدالعزیز بود که میر مسجدی خان زخمی از پنجشیر را در بسترش به قتل برساند. عبدالله خان اخکزی و میر مسجدی خان در بین هفت تن از یلان نامدار و بزرگ جنگ اول افغان - انگلیس دو چهره برجسته بودند. عبدالله خان اخکزی در نتیجه زخمهای برداشته شده به تاریخ ۲۴ نوامبر سال ۱۸۴۱م فوت کرد. پاینده خان کاکر یکی از محافظین شهزاده اکبرخان فرد دیگری بود که هنگام محاصره جلال آباد از عقب بالای اکبرخان حمله آور شد و شهزاده را زخمی ساخت و در بدل اینکار از دست موهن لال ۵۰۰۰۰ روپیه بدست آورد. جواسیس برتانوی ها شایعه پخش کردند که در عقب سوء قصد بجان شهزاده اکبرخان دست شاه شجاع نهفته بود، در نتیجه همین شایعات بود که اعتراف مهاجم بجان اکبرخان منحنی اعتراف راستین وی پذیرفته شد و اکبرخان او را عفو کرد. ولی سلطان جان سرش را از تنش جدا کرد "تا سبقی باشد برای دیگران که هیچ کس دیگری هرگز دست به چنین اقدام خائنانه نزند." «بسیاری مردم به ما گفتند که سر انجام تمام خائنین» طی جنگ آزادی بخش "نشانی و به پنجه عدالت سپرده شدند.

قلعه محمود خان مرکز قیام بود و رهبری آنرا نایب امین الله خان لوگری به عهده داشت. این سنگر مستحکم زیر آتش نیرومند توپخانه و تفنگ های فتیله ای نیروی برتانوی قرار گرفت ولی نتیجه ای از آن حاصل نشد. خبر قیام کابل آهسته آهسته به سائر شهر ها و ولایات رسید. مردم پروان و کوهستان زیر لوای خوانین خود مانند میر مسجدی خان جمع شدند و برغند ها و قرارگاه های برتانوی ها هجوم بردند. یکی ازین غندها در شمال کابل در چاریکار موقعیت داشت و متشکل از عساکر جنگی گورکه در لشکر برتانوی بود. کپتان برادفورد در مورد عساکر دلیر و جنگی خود شرح خیلی جالب دارد و نیروی تحت قومانده خود را با این اوصاف می ستاید که نیروی وی متشکل از «۳۰۰ تن هندوستانی دلیر، ۲۰۰ گورکه دلیر تر و ۱۰۰ تن افغان و هزاره قهرمان می باشد.» بعد از هفت روز جنگ، این غندهای نهایت مجهز برتانوی و نیروی توپخانه آن همه دار و ندار خود را از دست داد، به استثنای چند تن مجروح که زنده مانده بودند، مانند جگرن پاتنجر که در چندین ناحیه بدن زخم برداشته بود، یک مرمی در ران خود خورده بود و در دست چپش جراحت اندک برداشته بود، بریدمن آیر شدیداً مجروح شده بود و هفت تن در بیحالی و کوفتگی عمیق فرو رفته بودند. تنها همین سه تن قادر شدند خود را در لباس افغانها زنده و مخفیانه به گارنیزون کابل برسانند.

## پایان فصل یازدهم (۲)

مطالب فصل اول تا نهم را به کمک لینک های آتی مطالعه کرده می توانید:

فصل اول

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۱.pdf)

فصل دوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۱\\_۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۱_۱.pdf)

فصل سوم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۲.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۲.pdf)

فصل چارم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۴.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۴.pdf)

فصل پنجم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۵.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۵.pdf)

فصل ششم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۶.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۶.pdf)

فصل هفتم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۷.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۷.pdf)

فصل هشتم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۸.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۸.pdf)

فصل نهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۰۹.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۰۹.pdf)

فصل دهم

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۱۰.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۰.pdf)

فصل یازدهم (۱)

[http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria\\_bachir/b\\_zekria\\_shahzadae\\_afghan\\_۱۱\\_۱.pdf](http://www.arianafghanistan.com/UploadCenter/zekria_bachir/b_zekria_shahzadae_afghan_۱۱_۱.pdf)